



تأثیر تحولات بین‌المللی بر مدیریت بنگاه‌های اقتصادی



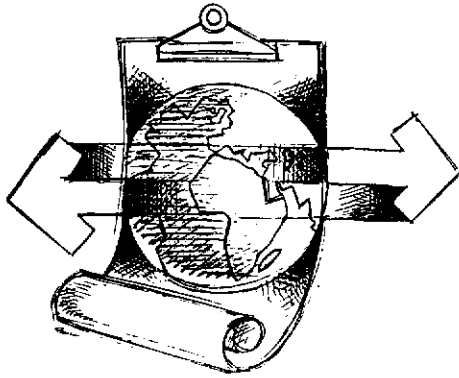
اشاره:

سرعت تحولات در سده کنونی در هیچ یک از ادوار تاریخ بشر پیشینه ندارد. پرشتاب‌ترین دهه این سده نیز دوره‌ای است که در آن بسر می‌بریم. واژه «دم افزون» شاید به‌درستی زیننده تغییرات شتابان این دوره باشد. جهانی‌شدن «اطلاعات»، «ارتباطات»، «اقتصاد» و «همگرایی جهانی» در شمار دگرگونی‌های شتابنده‌ای است که مفهوم مرزهای ملی را عوض کرده است. نظریه‌های توسعه نیز با پرتوگیری از این تحولات دستخوش دگرگونی گشته‌اند. از همین‌رو، ضرورت آگاهی از دگرگونی‌های تاثیرگذار بر پیشرفت کشور به‌صورت امری مبهم رخ نموده است. امروزه مدیران جامعه‌ما، چه در سطح کلان و چه در سطح بنگاه، نیازمند شناخت این دگرگونی‌ها برای اثرگذاری برآینده و سودبردن بهینه از منابع پیرامون خود هستند. میزگرد این شماره به این موضوع اختصاص دارد.

«تدبیر»

شرکت‌کنندگان در میزگرد

- ۱ - آقای مرتضی الویری: فوق‌لیسانس مدیریت - مشاور رئیس جمهور و دبیر شورایی عالی مناطق آزاد تجاری - صنعتی
- ۲ - آقای فیروز دولت‌آبادی: لیسانس اقتصاد - مشاور اقتصادی وزیر امور خارجه و رئیس گروه مطالعات استراتژیک
- ۳ - آقای رحیم رحیم‌زاده اسکویی: دکترای اقتصاد اجتماعی - استاد دانشگاه - کارشناس مشاور سازمان مدیریت صنعتی
- ۴ - آقای محمدرضا واقفی: دکترای مدیریت بازرگانی - استاد مدیریت بازرگانی در دانشگاه فلوریدای شمالی



تدبیر: با تشکر از حضور آقایان در میزگرد، لازم به توضیح است که علت برگزاری میزگرد این بوده است که با توجه به شرایط و سیاستهای اقتصادی کشور، بنگاههای اقتصادی به سوی فعالیتهای بین‌المللی هدایت شده‌اند و این امر ناگزیر موجب حضور مدیران در صحنه بین‌المللی می‌شود و به‌علاوه لازمه این حضور تجهیز آنان به اطلاعات و دانش روز در سطح بین‌المللی است، به همین منظور از دوستان دعوت کردیم تا ضمن ابراز نظرات خود، پارامترهایی را که در نظرشان پارامترهای کلان در صحنه بین‌المللی محسوب می‌شوند، و به‌علاوه تاثیرگذار و عامل تغییر شرایط هستند معرفی و در مورد آن بحث کنند تا انشاء... به نتیجه برسیم که این پارامترها چگونه بر رفتار اقتصادی و اجتماعی مدیران کشور اثر می‌گذارد. از کدامیک از آنها می‌توان بهره‌برداری کرد و به منظور مصون ماندن از آسیب‌ها، در مقابل کدامیک باید ایجاد توانمندی کرد تا در نهایت دارای بنیه اقتصادی قوی شویم و علاوه بر تامین نیازهای داخلی توانایی حضور در بازارهای بین‌المللی را داشته باشیم و در نهایت ارزش بدست آوریم.

اقتصادی کشورها باید به سمت تولید انبوه در زمینه‌هایی که مزیت نسبی دارند حرکت کند تا از این رهگذر هم هزینه تمام‌شده واحد کالا پایین بیاید و هم ارزش مورد نیاز کالاهای وارداتی تامین شود. به تعبیر دیگر دهه اخیر زمان افول کامل استراتژی جایگزینی واردات و اوج‌گیری استراتژی توسعه صادرات است. مستحضر هستید طی سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ به دلیل اوج‌گیری انگیزه‌های ناسیونالیستی و نیز لطمات ناشی از بحران اقتصادی ۱۹۳۰، تجارت جهانی صدمه زیادی خورد و بسیاری از کشورها در این جهت حرکت کردند که خود تامین‌کننده نیازهای اقتصادیشان باشند تا بی‌نیاز از واردات شوند. اما از سال ۱۹۶۰ به بعد سیاست دیگری مطرح شد، به این مفهوم که کشورها باید با تولید انبوه کالا و تامین نیازهای خود از طریق واردات و با صادرات کالا به کسب ارزش بپردازند. فلسفه توسعه مناطق آزاد در چند دهه گذشته دقیقاً در این استراتژی نهفته است. نتیجه چنین حرکتی، انعقاد پیمانهای تجاری جهانی یا منطقه‌ای نظیر گات - تشکیل سازمان جهانی WTO -، نفتا در آمریکای شمالی مکرر در آمریکای جنوبی و ... است. این پیمانها به معنای برداشته شدن مرز تجاری بین کشورها و ایجاد فضای جدیدی برای دادوستد است. در این دوران جدید کشورها یا توانایی حضور فعال در صحنه بین‌المللی را دارند و می‌توانند رشد اقتصادی خود را تسریع کنند یا بدلیل عدم توانایی رقابت از بین خواهند رفت. به عبارت دیگر دوران اقتصادهای بسته و بقا از طریق بستن مرزها به سر آمده است. شاید پاتحوالی که از سال ۱۹۹۰ بدین‌سو با فروپاشی بلوک شرق و تلاشی اردوگاه کمونیسم ایجاد شده است، نشان دهنده پایان مرحله خاصی از استراتژی توسعه باشد. با اقبال کشورها به استراتژی توسعه صادرات، هر کشور باید با جامعه جهانی ارتباط بیشتری برقرار کند و از طریق تحولات اقتصادی داخلی در جهت ارتقای بهره‌وری بکوشد در غیر این صورت از صحنه جهانی حذف خواهد شد. رقابت موفقیت‌آمیز در گرو تولید و عرضه کالاها با کیفیت بهتر و قیمت مناسبتر به بازارهای جهانی است. لازمه این کار ارتقای بهره‌وری و ایجاد تحول در مدیران داخلی است. نتیجه اینکه حضور در بازارهای جهانی برای نیل به توسعه الزامی و اجباری است، بنابراین بایستی زمینه‌ها و ابزارهای ضروری این حضور را در کشور فراهم کنیم. این ابزارها می‌تواند به صورت مختلفی

تدبیر: شاید با توجه به سمت و مسؤلیتی که دارم، بایستی در مورد گسترش و توسعه اقتصاد آزاد و ضرورت ایجاد مناطق آزاد سخن بگویم اما از آنجا که مدت چهار سال مسؤلیت کمیسیون برنامه و بودجه مجلس و همچنین تدوین برنامه اول توسعه را به عهده داشتم، علاقمندم راجع به تحولات جهانی و تغییراتی که برای همسویی و هماهنگی با این تحولات لازم است در کشور اتفاق بیفتد، صحبت کنم. در ابتدا به گزارش منتشره از گات در سال ۱۹۹۳ اشاره می‌کنم. بر اساس این گزارش حجم تجارت جهانی از ۲۲۸۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ به ۴۶۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۳ افزایش پیدا کرده است یعنی تقریباً حجم تجارت جهانی طی یک دهه بیش از دو برابر شده و به‌طور متوسط ۶/۶ درصد رشد کرده است. در حالیکه متوسط رشد تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصاد جهانی حدود ۲/۹ درصد بوده است. این اعداد نشان می‌دهد که تجارت جهانی، با دادوستد میان کشورها، خیلی بیشتر از رشد اقتصادی جهان افزایش یافته است. به بیان دیگر، غالب کشورها ترجیح می‌دهند نیازهای اقتصادی خود را در مواردی که مزیت نسبی ندارند از سایر کشورها تامین کنند. از سوی دیگر فعالیتهای

الویری: جناب الویری مطالبی است که این روزها در جهان بازرگانی بسیار رایج است. بنده مایلیم چند نکته را تذکر بدهم و بقول شاعر «من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم - تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال». البته ادعای بلاغت ندارم فقط می‌شود تذکراتی داد، شاید در تصمیم‌گیری در سطح کشور مؤثر باشد. آقای الویری به نقش اجرایی مدیر در تجارت جهانی و عرصه رقابت اشاره کردند. با توجه به دو برابر شدن رشد تجارت جهانی، می‌توان گفت در جهان نیروهای اقتصادی عجیبی که بسیار بیشتر از مجموعه واحدها قدرت دارند در حال شکل‌گیری است. بطور مثال آپک در خاور دور، نفتا در شمال قاره آمریکا که به تدریج در بقیه این قاره نفوذ خواهد کرد و در اروپا، اتحادیه اروپا مطرح شده است تا با نظام سیاسی و پارلمانی و سیستم اقتصادی مجهزی که دارند برای رقابت با ژاپن آماده باشند. ژاپن به عنوان یک قدرت اقتصادی درجه دوم بعد از آمریکا در ایجاد بلوکهای اقتصادی بسیار مؤثر بوده است. اگر در این میان شرایط لازم برای کارایی مدیران در این راه فراهم نشود، بلوک‌سک از دور خارج خواهیم شد. با کمال تأسف باید گفت مدیر ایرانی در چارچوبی فعالیت می‌کند که از سوی مقامات سیاسی بدون توجه به امکانات موجود تعیین می‌شود و به همین دلیل انتظارات از آنها منطقی نیست. در سطح کلان، دولتهایی که نقش راهنما و مشوق را بدون دخالت در فعالیت اقتصادی، داشته‌اند بسیار موفق بوده‌اند. اینها بدون ایجاد محدودیت

همچون بهره‌برداری از دستاوردهای جهانی در زمینه علم مدیریت به منظور ارتقاء بهره‌وری و کسب توانایی رقابت برای حضور در بازار جهانی جلوه کند.

واقفی: صحبت‌های جناب الویری مطالبی است که این روزها در جهان بازرگانی بسیار رایج است. بنده مایلیم چند نکته را تذکر بدهم و بقول شاعر «من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم - تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال». البته ادعای بلاغت ندارم فقط می‌شود تذکراتی داد، شاید در تصمیم‌گیری در سطح کشور مؤثر باشد. آقای الویری به نقش اجرایی مدیر در تجارت جهانی و عرصه رقابت اشاره کردند. با توجه به دو برابر شدن رشد تجارت جهانی، می‌توان گفت در جهان نیروهای اقتصادی عجیبی که بسیار بیشتر از مجموعه واحدها قدرت دارند در حال شکل‌گیری است. بطور مثال آپک در خاور دور، نفتا در شمال قاره آمریکا که به تدریج در بقیه این قاره نفوذ خواهد کرد و در اروپا، اتحادیه اروپا مطرح شده است تا با نظام سیاسی و پارلمانی و سیستم اقتصادی مجهزی که دارند برای رقابت با ژاپن آماده باشند. ژاپن به عنوان یک قدرت اقتصادی درجه دوم بعد از آمریکا در ایجاد بلوکهای اقتصادی بسیار مؤثر بوده است. اگر در این میان شرایط لازم برای کارایی مدیران در این راه فراهم نشود، بلوک‌سک از دور خارج خواهیم شد. با کمال تأسف باید گفت مدیر ایرانی در چارچوبی فعالیت می‌کند که از سوی مقامات سیاسی بدون توجه به امکانات موجود تعیین می‌شود و به همین دلیل انتظارات از آنها منطقی نیست. در سطح کلان، دولتهایی که نقش راهنما و مشوق را بدون دخالت در فعالیت اقتصادی، داشته‌اند بسیار موفق بوده‌اند. اینها بدون ایجاد محدودیت

برای مدیران و حتی با در اختیار گذاردن سرمایه اولیه، توانستند به اهداف خود برسند. بهترین نمونه این کار طی ۵۰ سال اخیر، ژاپن و پس از آن کره و تایوان هستند. نمونه‌های زنده‌ای که نشان‌دهنده همکاری نزدیک بین دولت و بخش خصوصی است؛ بطوریکه دولت مشوق و مدیر مجری فعالیت است. آقای الویری به مناطق آزاد اشاره فرمودند. یکی از موفقیت‌های بزرگ مکزیک، داشتن مناطق آزاد است. منطقه تجاری وسیعی در شمال مکزیک تاسیس و در ۲۰ سال گذشته موفق به جذب میلیاردها دلار سرمایه کشورهای خارجی شده است. در نتیجه مکزیک که عضوی از جهان سوم. به شمار می‌رفت با یک تحول اقتصادی با آمریکا در یک اتحادیه قرار گرفت. ۲۰ سال پیش ایران از نظر دانش مدیریت، لیاقت مدیران و امکانات مالی و زیربنای ساخت سازمانی، از مکزیک جلوتر بود ولی در حال حاضر به علت محدودیت‌هایی که شاید از لحاظ سرمایه‌گذاری در ایران وجود دارد، امکان سودآوری برای سرمایه‌های خارجی محدود شده است. افزون بر آن عوامل دیگری نیز برای موفقیت لازم است. در این مرحله به عقیده من، رهبران کشور باید هدف را تعیین و نقش مدیران دستگاه‌های اجرایی و ستادی و دستگاه‌های حمایت‌کننده را مشخص سازند پس از آن می‌شود تصمیم گرفت که چه باید کرد. اگر این هدف تعیین نشود و یا در تبیین آن تامل شود، قطعاً از صحنه بازار جهانی خارج خواهیم گشت. کشورهای صنعتی و بلوک‌های اقتصادی به سرعت در حال پیشرفت هستند. هندوستان در سال گذشته موفق به جذب ۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی شد در صورتیکه فاقد منابع ارزی و منابع معدنی ماست ولی دارای منبع بسیار ارزشمندتری یعنی تخصص انسانی است. در هندوستان حقوق یک مهندس با همان مشخصات کیفی مهندس در آلمان یا انگلستان و آمریکا، سه حقوق آنهاست. باید دلیل موفقیت هندوستان را در جلب سرمایه خارجی جستجو کرد. طبیعی است که سرمایه به جایی خواهد رفت که بازده و امنیت بیشتری داشته باشد. به عنوان مثال ظرف ۳ سال گذشته با شروع پیمان نفتا، سرمایه‌گذاری خارجی در مکزیک، خصوصاً از سوی آمریکا شدت گرفت. این سرمایه‌گذاریها دو نوع بود. یکی سرمایه‌گذاری در عوامل فیزیکی نظیر ساختمان و ماشین‌آلات و ... و دیگری سرمایه‌گذاری در سهام. علت بحران اخیر مکزیک



الویری:

*** در دوران جدید کشورها یا توانایی حضور فعال در صحنه بین‌المللی را دارند و می‌توانند رشد اقتصادی خود را تسریع کنند، و یا به دلیل عدم توانایی رقابت از بین خواهند رفت.**

*** سیاست‌های اخیر دولت در زمینه کنترل اقتصاد، تعزیرات حکومتی و سیاست‌های صادراتی در کوتاه‌مدت به عنوان مسکن می‌تواند مفید باشد. ولی در بلندمدت برای برقراری رابطه بیشتر با اقتصاد جهانی مضر است.**

این بود که ۸۰ درصد سرمایه‌گذاریها در سهام صورت گرفت. در این نوع سرمایه‌گذاری، سرمایه به سوی کشوری جریان پیدا می‌کند که امکان بازده سرمایه در آن بیشتر از سایر کشورها باشد. زمانی که مکزیک با کمبود ارز و سررسید قرض‌های کوتاه‌مدت مواجه شد، رهبران مکزیک به اشتباه نتیجه گرفتند که برای افزایش صادرات باید ارزش پول را کاهش داد تا صادرات افزایش یابد و با کسب ارز لازم بازپرداخت وام‌های کوتاه‌مدت را انجام دهند غافل از این که اگر سرمایه موجود در سهام به خطر بیفتد، بلافاصله جریان سرمایه معکوس می‌شود یعنی این بار سرمایه از کشور خارج می‌شود. به این دلیل، بحران شدیدی که منطقه‌ای بود و می‌توانست در چارچوب نفتا حل و فصل شود، جهانی شد، بطوریکه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و اتحادیه اروپا نیز وارد معرکه شدند. امروزه انزوای عجیبی بر

چارچوب اقتصاد ایران حاکم است. باید به دنبال کشف علل این انزوای ایجادشده باشیم در غیر این صورت ضرر اقتصادی سنگینی به مملکت وارد خواهد شد. به نظر من هرچه زودتر باید مراکز تجاری فعال شوند.

دولت‌آبادی: اگر در حوزه تئوری صحبت

کنیم، می‌شود تمامی مسائل رویایی عالم را مورد بحث قرار داد و احساس خوبی را به شنونده منتقل کرد. اما زمانی که به قالب‌های عملی نزدیک می‌شویم و واقعیت موجود را پیش رو قرار می‌دهیم، موضوع تفاوت می‌کند. به نظر من آنچه در بحث‌های تئوری مطرح می‌شود این است که چون با دنیا دادوستد داریم، تأثیرات متقابلی با جهان اقتصادی داریم در حالیکه در واقعیت حتی در یک تجارت ۳۰ میلیارد دلاری کشورمان با دنیای خارج، به گونه‌ای تأثیرگذار عمل نمی‌کنیم. ما فقط مازاد منتقل می‌کنیم چه زمانی که می‌فروشیم و چه زمانی که می‌خریم. لذا باید این نکته را در هر نوع برنامه‌ریزی مدنظر قرار دهیم زیرا غفلت از آن موجب افزایش خودبیاوریها و ضعف منطق ما در بازسازی اقتصاد ملی می‌شود. ویژگی‌های مختلف اقتصاد جهان در دهه آینده را از صاحب‌نظران شنیده و خوانده‌ایم. آقایان الویری و دکتر واقفی نیز اشاره کردند که اصل حاکم، منطقه‌گرایی است. حمایت‌گرایی یا جذب سرمایه‌های خارجی از طریق سیاست‌گذاریهای دولتی دیگر مفهوم خود را از دست داده است. امروزه مفاهیم در ادبیات اقتصادی دنیا تغییر کرده و تحول مفاهیم مقدم بر تحول عملیات است. به اعتقاد من مفهوم حمایت‌گرایی عوض شده و از کشورمداری به منطقه‌مداری تغییر یافته است. اگر این مفهوم به درستی درک نشود، معیارهای حمایت‌گرایی تغییر می‌کند. ما باید حمایت‌گرایی را با معیار کشورهای منطقه خودمان تعریف کنیم یعنی اقتصاد پاکستان، اقتصاد حوزه جنوبی خلیج فارس، اقتصاد ترکیه و اقتصاد کشورهای شمال آسیای مرکزی و قفقاز. نکته دیگر اینکه، اگر نقل و انتقال سرمایه را بعنوان عاملی مهم برای اقتصادی در حال توسعه تلقی کنیم با هر چارچوب سیاست‌گذاری نباید انتظار جاری شدن سرمایه‌ها به کشورمان را داشته باشیم. اولاً معیار جریان و استقرار سرمایه در یک کشور، تطبیق منافع سیاسی و اقتصادی بر یکدیگر است، در غیر این صورت سرمایه به سمت کشور جریان نمی‌یابد. در اینجا آنچه که اهمیت دارد جریان سرمایه است

نه سرمایه‌گذاری‌های پراکنده خارجی، کشور ما در حال حاضر با این ویژگیها، امکان تطبیق منافع سیاسی و اقتصادی کشورهای صاحب سرمایه را فراهم نمی‌کند. ما مفاهیم جدیدی در روابط بین‌المللی داریم که هنوز مورد قبول نظام سیاسی غرب قرار نگرفته است. لذا با توسعه این انتظارات - امکان جذب سرمایه‌های خارجی - ما ضریب شکنندگی اقتصاد خود را افزایش می‌دهیم. در شرایط فعلی به نظر من مناطق آزاد بهترین نمود برای عدم جذب سرمایه است، بنابراین نباید برای ورود سرمایه مزیت‌های ویژه‌ای قائل شد. ثانیاً برای انتقال سرمایه، منطقه یا کشور مورد نظر بایستی در منطقه رشد اقتصاد جهانی قرار گرفته باشد. در مورد خاورمیانه باید گفت که حداقل برای دهه‌های آینده جزء منطقه رشد اقتصاد جهانی نیست. به این ترتیب این ویژگی دوم هم در خصوص کشور ما صادق نیست. در مورد مکزیک باید بگویم هزینه ادغام را در واقع آمریکاییها از دنیا گرفتند. آنها از قبل در جریان چگونگی تحولات بودند، یعنی این مسأله هدایت شده بود. برای کسانی که نرخ رشد اقتصادی ۵۰ سال آینده را با ضریب خطای بسیار کم پیش‌بینی می‌کنند، محاسبه هزینه ادغام اقتصاد مکزیک در اقتصاد آمریکا و کانادا به هیچ وجه پبجیده نیست و همانطور که آقای دکتر فرمودند این هزینه را از اروپا، صندوق بین‌المللی پول و ... گرفتند. نکته آخر صحبت، تأکید بر مقوله نهاد دولت است. برای توسعه تفکر در بنگاههای اقتصادی و همچنین تعمیق تکنولوژی در یک کشور می‌توانم معیارهای زیادی را بیان کنم. اما این مفاهیم تا جزیی از ذات دولت نشود به شرکتهای مستقل نخواهد شد. با درک و هضم این مفاهیم توسط دولت، چارچوبهای سیاست‌گذاری تغییر می‌کند. آقای مهندس الویری به این نکته که استراتژی توسعه صادرات پس از دهه ۱۹۶۰ رواج یافت اشاره کردند. بدیهی است اگر دولتی ضرورت حرکت به سوی توسعه صادرات را در زمان صحیح روابط اقتصاد بین‌الملل درک نکند و همچنان به دنبال سیاست جایگزینی واردات باشد، نتیجه، تخصیص سرمایه، امکانات و نیروی انسانی در جهت عکس جریانات بین‌المللی خواهد بود. بنابراین مهمترین رسالت ما درک این معناست که متأسفانه در برنامه اول و دوم توسعه به آن توجه نکردیم، بطوریکه هیچ‌یک از تحرکات اقتصادی، تکنولوژیکی و سرمایه‌ای در سطح جهان را بعنوان معیار و یا حداقل یکی از

شاخصهای تنظیم برنامه‌ها مدنظر قرار ندادیم. در خانمه باید عرض کنم، اگر تمامی معیارهایی که ذکر و درک می‌کنیم در حد ادبیات کلامی باقی بماند، هیچ کمکی به رشد و توسعه بنگاهها نمی‌کند. این نکته بایستی ابتدا توسط نهاد دولت درک و سپس از طریق او به سایر سیستمها منتقل شود.

اسکویی: به‌نظر من آقایان بیشتر از علت‌ها به معلول‌ها پرداختند. گمان می‌کنم تغییر و تحولات طی سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ به‌حدی است که تنها عامل ثابت در این دهه، عامل تغییر است. با مطالعه اقتصاد صد سال قبل دریافتیم که آن زمان هم، همین مباحث مطرح بود. آن زمان جهان خود را برای ورود به قرن بیستم آماده می‌کرد و در حال حاضر برای ورود به قرن ۲۱ خود را مهیا می‌کند. با مراجعه به آمار و ارقام می‌بینیم که در سال گذشته صادرات آمریکا، آلمان، ژاپن و فرانسه بترتیب ۴۴۷، ۴۲۲، ۳۴۰ و ۲۳۰ میلیارد دلار بوده است. ارقام سرمایه‌گذاریها هم موجود است اما به‌نظر من در یک مناسباتی این ارقام می‌توانند تولید شوند، یعنی معلول هستند ولی علت چیست؟ به‌اعتقاد



واقفی

* با کشف و رفع انزوایی که بر اقتصاد ایران حاکم است، باید هرچه زودتر مراکز تجاری فعال شوند.

* هدف کشور باید تقویت پایه‌های اقتصاد و در نهایت تأمین استقلال سیاسی باشد. بزرگترین اشتباه از نظر خط مشی سیاسی و اقتصادی حرکت به سوی منطقه‌گرایی است.

من، باید بپذیریم که وارد مناسبات سرمایه‌داری شدیم یا می‌شویم و الا باید بگوییم مناسبات سرمایه‌داری را قبول نداریم. من در پی خوب یا بد، زشت یا زیبا جلوه‌دادن نظام سرمایه‌داری نیستم، بلکه معتقدم اگر قرار است وارد مناسبات سرمایه‌داری شویم بایستی براساس قواعد آن عمل کنیم، چه مورد قبول ما باشند چه نباشند.

دیدگاه نظام سرمایه‌داری به انسان، دیدگاه نومیالیستی است نه کولکتیویستی. نمی‌گوییم که نظام سرمایه‌داری خوب یا بد است. اصلاً فرض کنیم ضد انسانی‌ترین نظامی است که تاکنون بوجود آمده است. حالا این نظام با این دیدگاه وارد مناسبات می‌شود، وظیفه ما این است که تکلیف خودمان را با این دیدگاه روشن کنیم. وقتی این دیدگاه شخصیت مستقلی برای انسان قائل است و به او حق انتخاب می‌دهد، پس انسان می‌تواند هم خوب را انتخاب کند و هم بد را. عرضه و تقاضا هم همین حالت را دارد. پس در این مناسبات مدرن، دولت می‌تواند در مورد افراد و پدیده‌های مستقل جامعه تصمیم بگیرد. در جامعه‌ای که بانفجار اطلاعات روبروست، کانالهای اطلاعاتی باید به‌گونه‌ای باشد که افراد در آن نقش داشته و بتوانند اطلاعات را طبقه‌بندی کنند تا دولت بتواند به‌درستی برای آن جامعه تصمیم بگیرد. فرض بفرمایید آقای هلموت کهل صدراعظم آلمان سه معاون دارد که هر یک در احزاب مختلف عضویت دارند. در آنجا کانال‌های اطلاعاتی به‌گونه‌ای است که اطلاعات در تمام زمینه‌ها به مسئولین دولت انتقال می‌یابد. بحث این است که این کانال‌ها هم معلول هستند نه علت. یعنی در یک جامعه مدرن، فردی که تصمیم می‌گیرد ابتدا تمامی اطلاعات موجود در جامعه را کسب می‌کند و سپس براساس بررسی کارشناسی اطلاعات توسط کارشناسان، تصمیم می‌گیرد. در این جمع حداقل آقای مهندس الویری و آقای دولت‌آبادی از مسئولین جمهوری اسلامی هستند و من یک کارشناس. وقتی مسئولین خود سیاستهای اتخاذشده را مورد نقد قرار می‌دهند، در جامعه بی‌اعتمادی بوجود می‌آید، چون که احتمالاً سیاستها و تصمیم‌گیرها مبتنی بر کار کارشناسی نبوده است. حتی اجراکنندگان سیاستها آنقدر به این تصمیم‌گیرها اعتماد ندارند که بخواهند از آن دفاع کنند. این دقیقاً همان اتفاقی است که در شوروی افتاد. در آنجا هم مسئولین، مجری سیاستهایی بودند که به آن اعتماد نداشتند. نتیجه این کار بروز بی‌اعتمادی در میان مردم است

و عاملان سیاستهای دولت قادر به اجرای صحیح سیاستها نخواهند بود.

به نظر من، بحث اینکه معاملات جهانی براساس مزیت‌های نسبی صورت می‌گیرد، اشتباه است. اگر چنین بود هرگز کشوری مثل ژاپن یا آلمان قادر به تولید کالا و صدور آن نبودند، زیرا این دو کشور اصلاً مزیت نسبی ندارند. پس چگونه است که توانایی تولید و صدور کالا را دارند؟ علت این است که آنها مزیت نسبی را تولید کردند. در واقع بحث بر سر استفاده از مزیت نسبی نیست بلکه بر سر تولید مزیت نسبی در اقتصاد است که در مناسباتی که عرض کردم، ایجاد می‌شود. همان‌طور که فرمودند ما دو استراتژی جانشینی واردات و توسعه صادرات داریم که استراتژی اول از دهه ۶۰ بعد از بین رفت. درست همان زمان یعنی اواسط دهه ۶۰ میلادی، در کشور ما این سیاست شکل گرفت. اصلاً ساختار صنایع سنگین ما براساس سیاست جانشینی واردات است. مفهوم این کار چیست؟ بحث ما این است که چگونه باید صنعتی بشویم. اگر نمی‌خواهیم صنعتی بشویم از بین خواهیم رفت. به عبارت دیگر اگر توانیم با مناسبات بین‌المللی پیوند بخوریم به زودی تبدیل به زائده‌ای در مناسبات سرمایه‌داری خواهیم شد. همان اتفاقی که در افریقا دارد می‌افتد. اگر نمی‌خواهیم زائده باشیم چاره‌ای به غیر از صنعتی شدن نداریم. حال سوال این است: استراتژیهای صنعتی شدن کدام است؟ به اعتقاد من جانشینی واردات و توسعه صادرات اصلاً استراتژیهای توسعه صنعتی نیستند بلکه استراتژیهای توسعه بازرگانی کشورهای صنعتی هستند که به عنوان استراتژی‌های توسعه صنعتی به کشور ما تحمیل شده‌اند.

هر چند معتقدم که بدون موتور بازرگانی، امکان توسعه صنعتی وجود ندارد، ولی اختلاط مفاهیم در درون مقولات اقتصادی به دیدگاه ما به مقوله انسان و مناسبات سرمایه‌داری بر می‌گردد. هنوز نتوانسته‌ایم بپذیریم که جامعه ما باید وارد مناسبات سرمایه‌داری و مناسبات بین‌المللی بشود و براساس آنها مناسبات اقتصادی کشورمان شکل بگیرد، در غیر اینصورت باید دچار انحرافات بشویم که مشکل‌آفرین بوده و کشور را در مناسبات بین‌المللی به انزوا می‌کشاند.

تدبیر: در بخش اول قرار بود معلول‌ها را بررسی کنیم چون اگر به دنبال علت‌ها برویم بحث خیلی

فلسفی و بنیادی می‌شود و کار و وقت بیشتری را می‌طلبد و آقای دولت‌آبادی ما را از بحث تئوری برحذر داشتند. در واقع در اینجا بحث یک مقدار کساربردی و عملی و حول محور همین معلول‌هاست که بر ما تاثیر می‌گذارند. بطور طبیعی بحث به سمت دولت و دولتمردان و سیاستهای رهبران رفت. البته مدیران به عنوان خوانندگان مطلب ما می‌خواهند بدانند که نگرش مدیران و مقامات مسئول کشور نسبت به این پدیده‌ها چگونه است.

از دهه ۸۰ تا دهه ۹۰ سیر دنیا به سوی منطقه‌گرایی بوده و اخیراً هم شدت یافته است. منطقه‌گرایی دارد چند وجه پیدا می‌کند یعنی مناطق کوچک هم هر یک جذب مناطق پیرامون خود می‌شوند. باین ترتیب هر کشوری در آن واحد در چند پیمان منطقه‌ای کوچک و بزرگ شرکت دارد. این امر نیازمند برخورداری از توانمندیهای مدیریتی در سطح بنگاه اقتصادی و نیز در سطح دیپلماتیک است. بنابراین در آینده یکی از ترتیبات مدیریتی کشور، پیوند بیشتر میان دیپلماسی با مدیریت بنگاه اقتصادی است، به طوری که هم بدنه دیپلماسی کشور با کسب اطلاعات داخلی در مذاکرات توانمندتر شود و هم اطلاعات بیرونی را به مدیران بنگاه‌ها منتقل نماید. ما باید هم در چارچوب دکترین امنیت ملی حرکت کنیم و هم مدیران و دیپلماتهای کشور را به عنوان حافظان منافع کشور بپذیریم. اصلاً ما از آن رو به تحولات بین‌المللی توجه می‌کنیم تا اولاً نسبت به آن آسیب‌پذیر نباشیم و ثانیاً از فرصتهای آن در جهت افزایش منافع خود استفاده کنیم. بنابراین پدیده‌ها به هر علتی رخ دهند یا ما موجد آنها بوده‌ایم یا از کنترل ما خارج هستند. همان‌طور که آقای دولت‌آبادی فرمودند، با مطرح کردن یک سری از مفاهیم سیاسی در جهان که یکی از وجوه عدم تطابق منافع اقتصاد جهانی با ماست و موجب نگرانی آقای دکتر واقفی هم شده است، کشور در معرض جریان سرمایه‌های بین‌المللی قرار نمی‌گیرد. شاید مناطق آزاد کشور امکان تجربه کردن را به کشورهای دیگر از نظر چگونگی روابطشان با ما بدهد ولی به هر حال شاهدیم که دیگر امکان بقای اقتصاد تک‌محصولی و اتکالی به منابع نفتی چه از نظر منابع ارزی و چه از نظر منابع ریالی وجود ندارد. با دقت در ترکیب درآمدهای ریالی دولت می‌بینیم که بخش اعظم آن به سمت ظرفیت مالیاتی میل می‌کند. این ظرفیت مالیاتی باید پشتوانه اقتصادی داشته باشد و ایجاد ارزش

افزوده بکند تا دولت بتواند درآمد مالیاتی کسب کند، در اینجا بحث که نقش مهم و آینده‌ساز مدیران بنگاه‌های اقتصادی مطرح می‌شود.

مدیران نباید فقط به مسائل داخلی بپردازند بلکه لازم است با تجهیز به دانش و اطلاعات برای حضور در صحنه‌های بین‌المللی آماده شوند. بنابراین تقاضا این است که در دور دوم بحث، آنچه را مدیران لازم است بدانند و عمل کنند، مطرح کنیم و در صورت امکان به مقامات، خصوصاً مقامات دیپلماتیک کشور که نقش موثری در تجهیز مدیران بنگاه‌ها برای حضور در صحنه‌های بین‌المللی می‌توانند داشته باشند، توصیه‌هایی بکنیم.

الویری: در این بخش به مطالبی که دوستان مطرح کردند، می‌پردازم. اولین سوال در مورد رشد منطقه‌ای است که آقای دولت‌آبادی مطرح کردند و فرمودند منطقه خاورمیانه لاقفل برای این دهه یا دهه بعد در منطقه رشد جهانی قرار ندارد. من تصور می‌کنم که اصلاً هیچ مرجعی در دنیا برای تصمیم‌گیری در مورد رشد اقتصادی یک منطقه وجود ندارد.

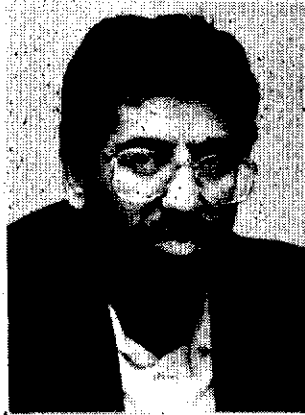
چین را در نظر بگیرید، کشوری با یک میلیارد نفر جمعیت، حدود ۸ سال است که رشد اقتصادی دو رقمی را تجربه می‌کند (۱۱ یا ۱۲ درصد) که رشد چشمگیری است. واقعاً فکر می‌کنید کشورهای غربی، امریکا و ژاپن خواهان چنین رشدی برای چین بودند؟ این موضوع در مورد مالزی هم صادق است. بسیاری از این عوامل به سیاستگذاری‌ها و تصمیماتی که یک کشور اتخاذ می‌کند، مربوط است و هیچ چیز نمی‌تواند در مقابل اراده و تصمیم یک ملت بایستد. اتفاقاً در بسیاری از اوقات، فشارها و تنگناها موجب رشد بیشتر کشوری که می‌خواهند بر سر راهش مانع ایجاد کنند، می‌شود. البته بشرط آنکه کشور از درون ضربه‌پذیر نباشد. در اینجا مجبوریم به آن نظریه استناد کنیم که می‌گوید عوامل خارجی شرط تغییرند ولی عوامل درونی، اصل تغییر و دگرگونی هستند.

یعنی اگر عوامل درونی برای رشد و توسعه مساعد نباشد، مساعدت عوامل بیرونی چاره‌ساز نیست. من از کسانی که تمامی نارسایی‌ها، تنگناها و ضعفهای داخلی خودمان را به عوامل بیرونی نسبت می‌دهند، انتقاد می‌کنم. کشورهایی وجود دارند که با تصمیم‌گیری‌های صحیح اقتصادی توانستند به موفقیت نایل شوند مثل آرژانتین در امریکای لاتین که با سیاستگذاری‌های مختلف در

زمینه مهار تورم موفق شد تورم ۵ هزار درصدی در سال ۱۹۹۰ را به ۴ درصد تقلیل دهد. به اعتقاد من، لازم است ما تکلیف خود را با دو سه موضوع روشن کنیم. در دنیا تجربیات مختلفی وجود دارد از سیاستهای انورخوجهای که معتقد به انزوای کامل مملکت بوده و مطلقاً با بی اعتمادی به بیگانه نگاه می کرد تا این احساس که خود را عضوی از اعضای خانواده بزرگ جهانی بدانیم و برای ایفای نقش بیشتر در این خانواده، ارتباطات بیشتری برقرار کنیم و تجربیات بیشتری بدست آوریم.

برای عضوی از جهان بودن الزاماتی وجود دارد، از جمله اصلاح ساختار سیاسی جامعه. برای ارتباط با دنیا ناگزیر به هماهنگی با آن هستیم. تعبیر من از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، پذیرش نظام حاکم بر جهان بود. حتی امام در مقابل کسانی که میخواستند از موازین قطعنامه عدول کنند، ایستادند. به هر حال امکان دو نوع برخورد هست. یا به قصد دگرگونی و ایجاد تحول کلی در جهان به جنگ همه دنیا برویم یا با اعتقاد به طرز تفکر و دیدگاههای خودمان، به عقاید و افکار مردم دیگر احترام بگذاریم و با آنها کار کنیم. این دو روش کاملاً باهم متفاوت است و خودبخود بایدها و نبایدهای خاص خود را مطرح می کند. اگر پذیرفتیم که باید با دنیا ارتباط داشته باشیم و از تجربیات آن استفاده کنیم الزاماً باید به دنبال اصلاح ساختار سیاسی، تنش زدایی و زندگی در قالب تعهدات و پیمانهای بین المللی باشیم. در آن صورت نه اقتصاد بسته کارساز خواهد بود و نه فضای سیاسی بسته.

من برخلاف نظر دوستان معتقد نیستم انتقاد مسئولین از سیاستها، ایجاد شکنندگی می کند و به عنوان مشاور نسبت به سیاستهای اخیر دولت در زمینه کنترل اقتصاد، تعزیرات حکومتی و سیاستهای صادراتی و نظایر اینها خوشبین نیستم. به نظر من این سیاستها به عنوان مسکن در کوتاه مدت ممکن است مفید باشد ولی در بلندمدت برای برقراری رابطه بیشتر با اقتصاد جهانی مضر است. الزام دیگر در صورت پذیرش رابطه با دنیا، تصحیح سیاستهای ارزی و حرکت به سوی یک نرخ تعادلی واقعی است. تثبیت مصنوعی و دستوری نرخ ارز در بلندمدت به هیچ وجه ممکن نیست. برای ارتباط با اقتصاد جهانی ناگزیریم اقتصاد بازار آزاد را بپذیریم و به دنبال آن تغییراتی در داخل سیستم اقتصادی و مدیریتی بدهیم. اصلاح ساختار مدیریتی کشور حداقل در بخش دولتی بسیار ضروری است چون



دولت آبادی

*** کشور ما در حال حاضر امکان تطبیق منافع سیاسی و اقتصادی کشورهای صاحب سرمایه را فراهم نمی کند. بنابراین توسعه انتظاراتی از قبیل امکان جذب سرمایه های خارجی ضریب شکنندگی اقتصاد را افزایش می دهد.**

بخش خصوصی برای کسب منافع، خود به اصلاح ساختار مدیریتی اش می پردازد. از آنجا که تشکیلات دولتی متکی به درآمدهای مشخصی که به او تزریق می شود، می باشد، این احساس را دارد که با اصلاح خود باید جمع زیادی از مجموعه خویش را قربانی کند به همین دلیل استنکاف می کند. عنایت دارید که نسبت بین صف و ستاد در پیکره عظیم کارکنان دولت عدد مناسبی نیست. یعنی کادر کارشناسی که بمثابة مغز و سر تشکیلات دولتی هستند بسیار کوچک و کادرهای خدماتی که بدنه این پیکر هستند، بسیار بزرگ است. با توجه به سیر شتابان تحولات اقتصاد جهانی، یکی از ضرورتها اصلاح ساختار مدیریت دولتی کشور از طریق تعدیل نیروی انسانی و بازنگری در روش هاست.

در مورد مناطق آزاد باید عرض کنم که در این مناطق، براساس قانون مصوب مجلس، اصل و مینا، کارکردن با اقتصاد جهانی بدون هیچگونه از محدودیتهای موجود در داخل کشور است. به همین دلیل مقررات ویژه ای در مناطق آزاد در زمینه سرمایه گذاری، صادرات و واردات، اشتغال، بیمه، معافیت های مالیاتی، مقررات پولی و بانکی و غیره به تصویب رسیده که با مترقی ترین قوانین و مقررات سایر کشورها در این زمینه برابری می کند،

به همین دلیل است که سرمایه گذاران داخلی و خارجی زیادی به ما مراجعه کرده اند و ما در حال صحبت و مذاکره با آنها هستیم.

واقفی: آقای دولت آبادی به این نکته که ایران در مسیر جریان سرمایه گذاری نیست و اینکه سرمایه جذب بازاری می شود که قدرت خرید در آن وجود دارد، اشاره کردند. من بر این نکته تاکید می کنم. قدرت خریدی که در خاورمیانه و در منطقه خلیج فارس وجود دارد در هیچ جایی از دنیا نیست چون که سالانه میلیاردها دلار وارد این منطقه می شود. ثانیاً سرمایه جذب بازاری می شود که امنیت سرمایه را تامین کند و بازده داشته باشد. چین را در نظر بگیرید که از پایه بسیار ضعیفی شروع کرد ولی توانست ایجاد مزیت نسبی کند. علت موفقیت ژاپن، سنگاپور، تایوان و کره هم ایجاد ارزش افزوده است. ولی متأسفانه ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب، تنها به صدور محصول استراتژیک خود آنهم بصورت خام پرداخته که اقتصاد کشور را آسیب پذیر کرده است. ادامه این روش بدون اتکا بر یک پایه اقتصادی قوی کشور را بسیار آسیب پذیرتر خواهد کرد. همان طور که گفته شد، علت موفقیت چین و ژاپن برخورداری از پایه اقتصادی قوی است.

من از دید روشن بینانه آقای مهندس الوری خرسندم و امیدوارم این دید در سطح مملکت مورد توجه قرار بگیرد. این نکته که کشور از لحاظ اقتصادی و سیاسی نمی تواند از دنیا جدا باشد، بسیار اساسی است بنابراین تا حد امکان باید ارزشهای مورد قبول جهان را بپذیریم، در غیر اینصورت منزوی و در نهایت آسیب پذیری تشدید خواهد شد. اگر هدف یک دولت تامین سلامت اقتصاد و رفاه مردم باشد، باید به ارزشهای جهانی توجه کند. کشورهایی بعد از جنگ موفق به آبادانی کشور شدند که از نظر صنعت و مهارت توانستند ایجاد ارزش افزوده کنند. ژاپن، تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ، مالزی و تایلند طی سال ۱۹۹۳، ۴۲۶ میلیارد دلار مازاد ارز داشتند که نتیجه ارزش افزوده ایجاد شده توسط آنها بود. سنگاپور در اواخر دهه ۱۹۵۰ از تنها مزیتش که موقعیت جغرافیایی و قرار گرفتن در مسیر کشتیرانی تجارت بین المللی بود به درستی استفاده کرد و امروزه بهترین و مجهزترین مراکز تعمیر کشتی های بازرگانی دنیا را دارد. ۳۵ درصد صادرات کوره را در سال ۱۹۶۰ محصولات کشاورزی تشکیل می داد ولی در دهه هشتاد و

اوائل دهه نود غالب محصولات صادراتی کره، صنعتی هستند، که معرف کیفیت، عمق مهارت و تکنولوژی آن است. موارد یادشده موضوعاتی عینی هستند، پس امکان بررسی آنها وجود دارد. هدف کشور باید تقویت پایه اقتصاد و در نهایت تامین استقلال سیاسی باشد. به اعتقاد من بزرگترین اشتباه در کشور از نظر خط مشی سیاسی و اقتصادی حرکت به سوی منطقه گرایی است؛ چون چه در شمال و چه در جنوب کشور، بازارهای دارای ظرفیت وجود ندارد. درآمدها بسیار پایین بوده و نهایتاً نباید هدف اصلی صادرات قرار گیرند.

از لحاظ بهره گیری جنبی اشکالی ندارد. معیار اندازه گیری و الگوی صادراتی (BENCHMARK) باید کشورهایی نظیر ژاپن باشند که برای موفقیت در چنان بازارهایی لازم است سطح کیفیت کالا افزایش یابد. به عبارت دیگر باید هدف رسیدن به صد باشد، نود، هشتاد، هفتاد در بطن آن وجود دارند.

دولت آبادی: جناب اسکویی مطالبی را فرمودند که حتماً باید اصلاح کنم. ایشان دولت را با نظام یکی دانستند و انتقاد از دولت را انتقاد از نظام تلقی کردند در حالی که چنین نیست. سازمان سیاسی کشور یا مبتنی بر نوعی کثرت گرایی بیرونی است که از طریق نهاد ولایت فقیه، انسجام و وحدت درونی دارد. لذا در یک نظام سیاسی که براساس اصل تقسیم قوا اداره می شود، در ساختاری که مجلس، دولت و قوه مقننه دارد، دولت را با نظام نمی توان یکسان فرض کرد، پس انتقاد از دولت، انتقاد از نظام نیست. اگر در مقام عمل باشید باید دستورات دولت را اجرا کنید ولی اگر در مقام نظر هستید لازم است در مورد اعمال دولت بحث و اظهار نظر کنید. ایشان همچنین فرمودند در نظام سرمایه داری تعریف انسان با تعریف ما مغایرت دارد. که چنین نیست مشکل ما با نظام سرمایه داری در برداشت از مفهوم انسان نیست بلکه در مراتب عالی تعریف آنها بخشی از تعریف ما از انسان است، و همچنین ما در افق های دید با سرمایه داری اختلاف نظر داریم. مقوله عرضه و تقاضا را عنصر ذاتی نظام سرمایه داری ذکر کردند. این طور نیست چون عناصر ذاتی نیاز به حمایت های بیرونی ندارند. سوبسید هم مقوله ای است که با اصل رقابت مغایرت دارد، پس رقابت هم عنصر ذاتی نظام سرمایه داری نیست و درست به همین دلیل ما مخالفتی با آنها نداریم. ولی نظام

ارزشی حاکم بر عرضه و تقاضا را که به سوی انحصار می رود نمی پذیریم. در خصوص ساختمان سیاسی کشورهای پیشرفته نیز که اشاره به انتصاب افراد از حزبهای مختلف نمودند. مساله دقیقاً تنازع قدرت است نه توافق و کسب اطلاعات از کانال های مختلف.

نکنه آخر اینکه از نظر من سیاست جایگزینی واردات یا توسعه صادرات اساساً استراتژی نیستند. بلکه دو چهره از یک استراتژی هستند که با گواتی به دقت درباره آن توضیح داده است و می گوید این دو سیاست دو روش از استراتژی سهم بازارند. روش جایگزینی واردات، حفظ سهم بازار داخلی و روش توسعه صادرات به دست آوردن سهم از بازارهای خارجی است. در خصوص فرمایش آقای مهندس الویری در مورد پذیرش قطعنامه که آن را پذیرش نظام حاکم بر جهان عنوان کردند، مخالف هستم. قطعاً چنین نیست و دلیل بین آن هم حکم ارتداد سلمان رشدی است. ما در هیچ زمانی پذیرای شرایطی که نظام بین المللی برای برقراری رابطه مطرح می کند، نیستیم. کشوری هستیم دارای استقلال سیاسی و در دنیا منحصر بفرد و به علت اختلاف تعبیری که با دنیا داریم، چارچوب هایی را که آنها برای روابط بین الملل تعیین می کنند، قبول نداریم. صحبت من در خصوص منطقه خاورمیانه، به دلیل پرتش بودن منطقه و بی ثباتی آن از لحاظ سیاسی و وجود تعارضات زیاد در آن بود، که البته در صورت وجود اراده بازسازی، قابل تغییر است. اگر ایران در منطقه وجود نداشت قطعاً خاورمیانه از منطقه رشد خارج می شد زیرا این اراده بازسازی تنها در ایران وجود دارد. اقتصاد ما دارای الگوی توسعه گسترده ای است که کشورهای دیگر فاقد آن هستند. کشور مرحله جایگزینی واردات را تا اوائل دهه ۵۰ شمسی طی کرده است و در حال حاضر بیش از ۴۰ هزار واحد صنعتی در کشور وجود دارد که برای نیازهای کل منطقه کفایت لازم را دارد. اینکه سرمایه به سمت بازاری حرکت می کند که قدرت خرید داشته باشد، اشتباه نیست، صحیح تر آن است که بگوئیم حرکت کالا به سمت بازاری است، که قدرت خرید داشته باشد. در مورد جذب سرمایه باید با احتیاط بیشتری صحبت کرد. به اعتقاد من حتی اگر سودهای کلان به سرمایه های خارجی تعلق بگیرد، ممکن است سرمایه وارد کشور شود ولی جریان سرمایه که فرآیند ادغام اقتصاد کشور در اقتصاد بین الملل است، وارد کشور نمی شود، زیرا هنوز معضلات

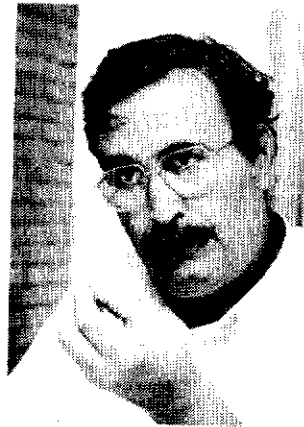
زیادی وجود دارد از جمله اختلاف برداشت ما از آزادیهای فردی، اجتماعی، دفاع، صلح، امنیت، منافع ملی و غیره. البته بین چین و امریکا یا ژاپن و امریکا هم اختلاف هست ولی در حوزه های مجاز روابط بین الملل. اما اختلاف ما با امریکا خارج از این حوزه های مجاز است، در مورد منطقه گرایی هم باید بگوئیم، ایران بایستی رژیم تجارت خارجی خود را بر پایه اصول، طراحی و معیارهایش را هماهنگ با قابلیت اقتصادی کشورهای منطقه در نظر بگیرد.

در مورد شرکت های ایرانی می خواهم عرض کنم، بایستی معیارهایی را مدنظر قرار دهیم. به اعتقاد بنده شرکتهای ایرانی عمدتاً وابسته به بازار داخلی هستند نه بازارهای خارج. زیرا بازار داخلی میدانی باز، بدون محدودیت و فاقد رقابت های جدی است، در حالی که در ژاپن، شرکتهایی به صادرات می پردازند که در داخل کشور بازاری ندارند. پس تفاوت در اینجا، تفاوت انگیزه هاست. نکته دیگر اینکه مدیران بنگاه های اقتصادی مانده کشور مدار هستند نه مذهب مدار اما در شرکتهای صنعتی غربی، مدیران براساس ایدئولوژی عمل می کنند. منظور ایدئولوژی مذهبی نیست بلکه ایدئولوژی اقتصادی است. از نظر آنان مازادهای اقتصادی حتماً باید در داخل کشور سرمایه گذاری بشود در صورتی که در کشور ما یا جهان سوم، نوعی سودآوری شخصی یا فامیلی حاکم است. هنوز فرایند تصمیم گیری در دولت و نهادهای سیاستگذار، منبعث از تحولات داخلی است لذا تحولات جهانی معیاری برای تصمیم گیری محسوب نمی شود و رابطه مبادله نقشی در تنظیم صادرات و واردات ندارد. اینها مسائلی اساسی و اصولی است که باید مورد توجه قرار بگیرد. ما هنوز تعریفی از بازارهای انحصاری، رقابتی کامل یا ناقص بدست نداده ایم در حالی که این تعاریف در غرب تبیین شده است. خلاصه آنکه این مفاهیم در حوزه مدیریت بنگاه های اقتصادی نیست بلکه در حوزه دولت است و از آنجا باید به حوزه مدیریت بنگاه ها تسری پیدا کند.

اسکویی: از نظر من نقشی را که مناطق آزاد در جهان بازی کردند در ایران نتوانستند ایفا کنند. در مورد حرکت جهانی به سوی منطقه گرایی هم باید بگوئیم که در بررسی مناسبات بین المللی به دو حرکت بر می خوریم. اول حرکتی که کشورهای پیشرفته صنعتی می کنند و مرزهای جغرافیایی، ایدئولوژیکی و فرهنگی را از میان می برند و دوم

حرکتی که کشورهای توسعه نیافته می‌کنند. در این کشورها مرزهای ایدئولوژیکی، فرهنگی و جغرافیایی همچنان پابرجاست. به عبارت دیگر در خلاف جهت کشورهای پیشرفته حرکت می‌کنند. همه از موفقیت‌های کشور چین تمجید می‌کنند ولی دقت ندارند که شکوفایی اقتصاد چین مدیون توجه به خرد بازار و خرد برنامه بطور همزمان است. می‌خواهم وارد مقوله پیشنهادها بشوم. علیرغم شرایط منفی بین‌المللی که بر کشور سایه افکنده است و علیرغم فقدان ثبات سیاست‌های کلان که زمینه‌ساز تصمیم‌گیری‌های صحیح مدیران است، ما مدیران موفق بسیاری در کشور داریم. بحث این است که چرا این مدیران موفق هستند و چه کنیم تا سایر مدیران هم موفق باشند؟ اگر بپذیریم که استقلال سیاسی کشور منوط به استقلال اقتصادی کشور است، باید قبول کنیم که مسائل اقتصادی کشور را اقتصاددانان باید حل کنند. پس لازم است بررسی کنیم در مراکز تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کشور نظیر مجلس، شورای اقتصاد و... چند نفر اقتصاددان داریم. حتی اگر تصمیمات سیاسی می‌گیریم باید علل اقتصادی آنرا هم بدانیم. اگر از سطح کلان تصمیم‌گیری به سطح میانی و خرد توجه نماییم باید بررسی کنیم، چند درصد از اعضای هیات‌مدیره واحدهای تولیدی یا مدیران کل آنها، اقتصاددان هستند. اشتباه ما در یکسان دانستن صنعت و تکنیک است که نتیجه آن مدیریت مهندسان بر صنایع کشور است. موفقیت به‌طور اتفاقی حاصل نمی‌شود بلکه برنامه‌ریزی، تفکر و تدبیر لازمه آن است.

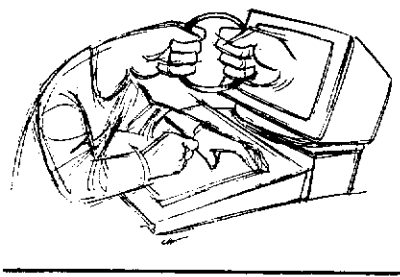
کینز می‌گوید: راه رسیدن به رفاه اقتصادی مشروط به تحقق چهار شرط است: توانایی ما در کنترل نرخ رشد جمعیت، توانایی ما در عدم مداخله در منازعات سیاسی، توانایی ما در سپردن کارهای علمی به افراد علمی و توانایی ما در تشکیل سرمایه. اگر سه شرط اول تحقق یابند، شرط چهارم خودبخود محقق خواهد شد.



اسکویی
*** ما هنوز نپذیرفته‌ایم که جامعه ما باید وارد مناسبات سرمایه‌داری و بین‌المللی بشود و براساس آن، مناسبات اقتصادی کشور شکل بگیرد؛ این امر ممکن است کشور را به انزوا بکشاند.**

مردم در صحنه است. هرگاه این نیاز برطرف شد، می‌شود تخصصی‌تر عمل کرد. مشکل ما این نیست که در مورد اقتصاد، سیاستمداران تصمیم می‌گیرند بلکه مشکل این است که مجموعه‌های اقتصادی قادر به درک تحولات حتی تحولات اقتصادی هم نیستند و اساساً فاقد عنصر جهانی‌بینی هستند. از آنجا که نهاد دولت اساساً سیاسی، ایدئولوژیک و مبتنی بر جهان‌بینی است، اگر این معیارها را از خود دور کند، خواه در شرق باشد خواه در غرب، در تصمیم‌گیری‌ها قطعاً دچار مشکل خواهد شد.

تدبیر: با بحث در مورد تحولات بین‌المللی، وارد



مسائل داخلی شدیم و پی بردیم که ورود به مسائل بین‌المللی هنوز زود است. که البته این امر نگران‌کننده است. چون به هر جهت لازم است مدیران را برای ورود به صحنه بین‌المللی تجهیز و الگوی فکری منسجمی برای آنان تهیه کنیم تا بتوانند در مذاکرات اقتصادی به گونه‌ای قوی عمل نمایند. زمان تسامح، تجاهل و بی‌تجربگی مدیران با اتکا به دلارهای نفتی بسر آمده است. بنابراین باید مدیران کشور را به دانش و اطلاعات بین‌المللی مجهز کنیم. اگرچه آقای الویری فرمودند نباید نگران مدیران بخش خصوصی باشیم ولی به اعتقاد ما باید بیشتر نگران آنها باشیم چون آنها می‌توانند مدعیان بخش دولتی باشند. در آینده با اصلاح سیاست‌ها نقش مدیران بخش خصوصی موثرتر و فعال‌تر خواهد بود. در فرآیند خصوصی‌سازی، دولت از نظر اقتصادی متکی به بنگاه‌های اقتصادی خواهد بود، پس تربیت و آماده‌کردن مدیران به‌عهد ماست. متأسفانه بخش خصوصی ما به‌صورت مدیر-مالکی اداره می‌شود و همچنان با دریافت سهمیه‌های ارزی متکی به دلارهای نفتی است و به‌همین دلیل برای سازماندهی خود تلاش نمی‌کند و شاید خطر آنان بیش از مدیران دولتی باشد. چون مدیران دولتی مالک نیستند و برای حفظ موقعیت حرفه‌ای خود، بیش از مدیران بخش خصوصی در پی ارتقاء معلومات و کسب اطلاعات از تحولات روز هستند. در زمینه مدیریت استراتژیک باید گفت که ساختار دنباله‌رو استراتژی است و تا زمانی که استراتژی مشخصی نداشته باشیم هیچ ساختاری نمی‌تواند جوابگو باشد.

به‌هرحال دنیا، دنیای جنگ ارزش افزوده‌هاست. برای اولین بار شاهد بودیم که در جنگ خلیج فارس بالشکرکشی ۱۲ کشور و تقریباً جنگی نیمه جهانی، قیمت نفت حساسیتی نشان نداد. این امر نشان می‌دهد که این کشورها برای حفظ منافع اقتصادی و صنعتی خود در پی حفظ منابع حیاتی صنایع‌شان یعنی نفت بودند و این خود مبین نقش دولت در حفظ منافع اقتصادی و حفظ مدیران خویش است. لازم است که دولت در ارتباطی تنگاتنگ با مدیران خود قرار بگیرد یعنی به آنان آموزش بدهد، برایشان پروژه و کارگاه‌های تحقیقاتی ایجاد کند و در گروه‌های گسترده‌ای آنان را به خارج از کشور بفرستد. به‌عبارت دیگر رهایشان نکند و مدعی آنها هم نباشد، فقط مدعی اوضاع کیفی آنان بوده و آنها را برای آینده مهیا کند. □